



قلمرو

ضمیمه نوجوان

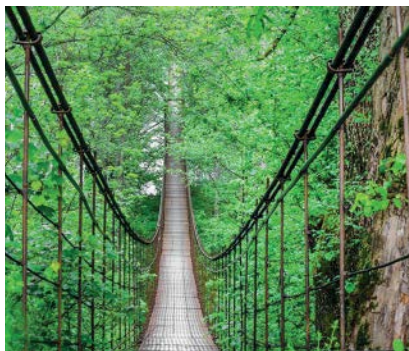
شماره ۳۳ ■ آبان ۱۳۹۹

نوجوانان  
جامع



حدیثه محمدی

کرج



50 like



واقعا رویا پردازی یکی از بهترین حس هاس

## روی پل

نوجوانی زیباست، به زیبایی ماه، به لطافت گل و به طراوت باران. نوجوانی سرشار از شور، اشتیاق، امید، آرزو، انرژی مضاعف و مثبت است و می شود گفت که بهترین دوره زندگی هر انسانی است! لابد می گوید: «اینها شعار است. ما آنقدر غرق در مشکلات و کارهایمان هستیم که متوجه آرزو و امید نمی شویم، گاهی در کارهایمان انرژی ای باقی نمی ماند چه رسد به انرژی مضاعف.»

بله، حق باشماست! متأسفانه این روزها به قدری خودمان را سرگرم کردیم که هیچ یک از ویژگی های نوجوانی را لمس نمی کنیم و تازه اسم مان را هم می گذاریم نوجوان!

نوجوانی پل است؛ پلی که دنیای شاد کودکی را به دنیای شلوغ و گیج کننده جوانی وصل می کند و جوانی چیست جز همان آینده ای که ما روی پل برایش نقشه می کشیم. آینده ای که می آید و ما باید رویاهايمان را در آن پیدا کنیم و بسازیم. آینده ای که به یاری خدا، روشن خواهد بود، سپید، نوره رویان.

من شب ها در رویاهايم فرو می روم... می بافم و می بافم... نمی توانم بهشان فکر نکنم. بلند و دور بودنشان را هم احساس می کنم و تخیل فتحشان، یکی از زیباترین لحظات از زندگی ام است. با این همه اما حواسم هست که فقط رویا نبافم، برنامه داشته باشم برای آنچه آرزو دارمش.

به نظرم دنیا سه روز است: یک روز متولد می شویم، یک روز زندگی می کنیم و یک روز هم می میریم. در یک روزی که زندگی می کنیم اندک لحظاتی از آن نوجوانی است. همان پلی که گفتم... روی پل که هستیم، باید حواسمان باشد غرور و تکبر برمان ندارد. باید حواسمان باشد در بی خیالی سیر نکنیم. باید حواسمان باشد فرصت ها مثل برق می گذرند و چون ابر در گذرند. باید حواسمان باشد ما رنده ایم و نباید سنگین شویم. سنگین رویاهای دست و پاگیر، رویاهای دست نیافتنی و عبث.

این اندک لحظات را قدر بدانیم آنچه که بگذرد هرگز باز نخواهد گشت.

من پیامبر مهربانی ها را عاشقم که فرمودند: دوست داشتنی ترین مخلوقات نزد خداوند متعال، نوجوانی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و اطاعت او خرج کند. پس پیش به سوی روزهای خوب نوجوانی، ای دوست داشتنی ترین مخلوقات خدا.



ابوالفضل ساعی مهربانی

تهران



200 like



یاد مستند خط باریک قرمز افتادم



فکر کنم برای خیلی از نوجوون ها الان خوشنوم یه جور کانون اصلاح تربیته

## من نمی خواهم بروم کانون

همیشه در دنیا جاهایی هستند که مفاهیمی را به ما می رساند و درس مان می دهد. اگر از دیگران نشانی چنین مکان هایی را پیرسید، احتمالاً میگویند: قبرستان یا مقبره فلان پادشاه، موزه، سینما، بناهای تاریخی و....

اما جای دوری نروید. در همین تهران، مرکزی است به نام «کانون اصلاح و تربیت». کانونی در منطقه شهر زیبا که چندان زیبا نیست، تعریف یک خطی این مرکز این است؛ جایی است برای نگهداری، اصلاح، تربیت و تهذیب اطفال بزهکاری که کمتر از هجده سال تمام سن داشته باشند. حالا چگونه نوجوانی که زیر هجده سال سن دارد می تواند بزهکار باشد؟ خب با این سوال ممکن است مغز او را چهارصد و پنج دهد!! ده ها علت می تواند داشته باشد؛ ولی مهم ترین آنها، درک نشدن است؛ نوجوانی که از طرف خانواده و اطرافیان درک نمی شود و اسم تمام مشکلاتش را می گذارند بحران نوجوانی حتما پتانسیل بزهکار شدن را دارد!

ساده ساده این که درست است که در نوجوانی بحران هایی وجود دارد اما ای کاش این قضیه بهانه ای برای حل و درک نکردن مشکلات نوجوانان نشود. من یک نوجوان هفده ساله ام که این موضوع را بیان می کنم. باور کنید درک کردن از نان شب واجب تر است. اگر نوجوانان درک نشوند چه بسا این درک کردن را در دیگری که نباید، ساپورت کنند و آن وقت است که خانواده دیگر معنایی ندارد. برای اینکه زندگی یک نوجوان را در معرض هزار نوع خطر قرار دهید، لازم نیست کاری کنید، فقط درکش نکنید. اما اگر به فکر حل بحران هستید، راه حل مشخص است.



مبینا اسداللهی

تهران



150 like



آخرشم ما یه چیزی میشیم اوانه! دیدی؟

## من رو روی ترازو نذار!

فکر کنم همون یک بار این جمله را شنیدیم که میگن دختر فلانی دیدی چی شد! کل فامیل و دروهمسایه وقتی حرفش میشه ماشالا ماشالا میگن دختر مردم به حرف مامان باباش گوش داده والا که همه مثل تونیستند. این وقتاست که حس می کنی روی ترازو گذاشتنت و دارن با سنگ دیگران وزنت میکنن.

بیشتر این حرف ها را موقع انتخاب رشته و کنکور و... می شنویم و قتایی که دلت می خواد داد بزنی بگی: مامانی، بابایی من فرق دارم باشما. اون چیزهایی که شما دوست دارید شاید من دوست نداشته باشم و کلی از این حرفا.

با مثلاً و قتایی که می خوای بری هنرستان میگن دخترم هنرستان واسه تنبلاس یا وقتی که می خوای بری انسانی میگن آها میخوای از درس خوندن فرار کنی؟! یا اگه دختر باشی و بخوای بری ریاضی میگن مگه دخترم میره ریاضی تو برو تجربی دکتر شو اینا به درد تو نمی خوره جواب دروهمسایه و خاله و عموتو چی بدم بگم دخترم نرفته تجربی؟! و خب همین حرف ها باعث میشه یه روز به خودت بیایی و ببینی بزرگ شدی و حسرت اون رشته و اون کار و اون روزها و علاقه رو دلت مونده و هی با خودت میگی کاش تلاش می کردم واسه خواستم، کاش صحبت می کردم اما خب دیگه فایده نداره بزرگ شدیم و معلوم نیست موفق شدیم توی اون تصمیم های اجباری یا نه و کاسه چه کنم چه کنم دستمون گرفتیم. کاشکی می شد این حرفا رو نوشت و به دست پدر مادرا رسوند تا یه روزی برسه دیگه دغدغه این چیزها و حسرت این تصمیم ها را نداشته باشیم کاش می شد بزرگ روی بیلبردهای شهر نوشت پدر، مادرا مارو درک کنید من، منم و شما نیستیم.

## عابر بانک نباش!

هر روز وقت خروج از خانه پدرم می پرسد: پسرم پول داری؟

و من در جواب می گویم: بله ممنون.

این تنها گفت و گوی من و پدرم در طول شبانه روز است! اگر صد ساعت هم بایگدیگر در اتاقی تنها باشیم جز یک احوالپرسی خشک و خالی حرفی بینمان رد و بدل نمی شود. نه که نخواهیم ها، نه! حرفی نداریم که بزنیم. چون یک رابطه دو طرفه بده بستان فقط بین مان حکم فرماست و اسمش را هم احتمالاً می گذارند محبت! پسر هم که هستیم، بیشتر ادامه بدهند به قول خودشان یقین که ما پررو می شویم!

مادرها محبت کردنشان فرق دارد... آغوششان حس دارد و زبانشان در تلخ ترین شرایط هم شیرین است، خیلی وقت ها خودشان سر حرف را باز می کنند و چشم باز می کنی می بینی سه ساعت است حرف می زنی و همین جوری پته خودت را برایشان می ریزی روی آب... مهره مار دارند اصلاً از نمره های درخشان بگیر تا سرکار گذاشتن فلان رفیق و نصب بازی جدید و چه و چه... با این همه ولی از من به شما نصیحت اگر به پنج هزار تومان هم نیاز داشتید سراغ مادرها نروید!

چون جان پسر، دختر، مادر، پدر و تمام اجدادشان را قسم می خورند که ندارند!

چیزی که زیاد است پول توجیبی و چیزی که بیشتر محبت... جمع زدن بین این دوتا است که مهم است! که باید باشد! که کاش تلاش کنند که باشد!



محمدامین احدی

تهران



250 like



چرا جدی باباها اینجورین؟



#عابربانک - نباش عالی!